

بحثی را درباره «توکل» با هم مرور کردیم، گفتیم که توکل یعنی «واگذاری امر به غیر» و اشاره کردیم به تفاوت «توکل» و «رضا» باز هم از چهل حدیث امام به فرق میان توکل و تفویض اشاره می‌کنیم. گاهی سالک و انسان توکل به خدا پیدا می‌کند، گاهی اوقات امر خودش را به خدا تفویض می‌کند، افوض امری إلی الله؛ بین این دو چه تفاوتی است؟ حضرت امام از بیان معلمین اخلاق عملی، به خصوص از زبان خواجه عبدالله انصاری نقل می‌کنند، می‌دانید که یکی از کتاب‌های عرفان عملی یا اخلاق، کتاب «منازل السائرین» است که کتابیست در صد منزل و متعلق به خواجه عبدالله انصاری است و توسط بسیاری از جمله عبدالرزاق قاسانی شرح شده که امام هم ناظر به همان شرح هستند.

تفاوت توکل و تفویض: ایشان می‌فرمایند که سه فرق میان توکل و تفویض هست:

تفاوت اول: فرق اول این است که در توکل انسان حق را یا غیر را قائم مقام خودش می‌کند، درحالی‌که خودش را لحاظ می‌کند، خودش را می‌بیند، می‌گوید من هم می‌توانم این کار را انجام دهم، اما به دیگری می‌سپارد لیکن در تفویض اساساً انسان خودش را متصرف نمی‌داند، خودش را صاحب تصرف نمی‌داند، همه امور متعلق به او و در کف قدرت او و در ید اختیار اوست، ملک اوست، در ملک خودش تصرف می‌کند، پناه بلندی و هستی تویی / همه نیستند آنچه هستی توئی؛ همه چیز اوست و همه چیز متعلق به اوست. البته اگر کسی امور را به دقت توجه کند، شاید در توکل یک شعبه ای از شعب تفویض باشد را بیابد لذا تعبیر کرده خواجه عبدالله انصاری که التوکل شعبة منه (من التفویض) و به همین بیان است که می‌گویند توکل مال کسانی است که در مراحل ابتدای سیر اخلاقی هستند، ام به تعبیر عبدالرزاق کاشانی که می‌گوید عوام برایشان توکل کار بسیار سختی است ولی برای خواص، کسانی که به کُنه مطلب پی برده‌اند توکل نه تنها کار سختی نیست، بلکه بسیار هم کار ساده‌ای است، چون آنها به مرحله تفویض رسیده‌اند و می‌دانند همه چیز در اختیار خداست، پس تفاوت اول این است که در توکل فرد خودش را هم می‌بیند اما می‌سپارد به دیگری درحالی‌که در تفویض اساساً همه چیز را در اختیار او قرار می‌دهد، تعبیری که امام



می‌فرمایند این است که تفویض آن است که بنده حول و قوت و از خود نبیند و در تمام امور خود را بی‌تصرف داند و حق را متصرف و اما در توکل چنان نیست، زیرا که متوکل حق را قائم مقام خود کند^۱.

تفاوت دوم: دومین فرقی که بین این دو می‌گذارند، این است که می‌گویند توکل در مصالح و خیرات است، یعنی انسان در کاری به خدا توکل می‌کند برای اینکه یک مصلحتی نصیبش گردد. درحالی‌که در تفویض همه امور را به او واگذار می‌کند، شما الآن می‌خواهید خانه بخرید می‌گویید به خداوند توکل می‌کنم تا خیر نصیب من شود. می‌خواهید مسافرت بروید می‌گویید توکل بر خدا می‌کنم و به دنبال این هستی که یک مصلحت و خیری بدست بیاورید؛ اما در تفویض توجه به خیر و صلاح و سداد ندارید، همه را به او واگذار می‌کنید، لذاست که مرحله تفویض مرحله بالاتری است.

اشکال: ان قلت؛ که مگر آن چیزی که خدا به ما می‌دهد غیر از لطف و صلاح و خیر است؟ در توکل ما خیر را از خدا می‌خواهیم می‌گویید در تفویض اعم است، مگر می‌شود خدا خیر به ما ندهد؟ انسان خیلی وقت‌ها با خدا قهر می‌کند، اما می‌بینید خداوند با انسان قهر نمی‌کند، گفت: از خدا برگشتگان را کار چندان سخت نیست / سخت کار ما بود کز ما خدا برگشته است، یک وقت انسان با خدا قهر می‌کند اما خدا لطفش هنوز باقیست، لطف الهی بکند کار خویش / مژده رحمت برساند سروش.

اما یک مرحله ای می‌رسد که خداوند بر می‌گردد آن وقت تمام درب‌ها اگر باز شود صد قفل بر آن زده می‌شود، یکی از بزرگان این شعر زمزمه زبانش بود، دائم راه می‌رفت و گریه می‌کرد و در تمام زندگی‌اش این را می‌خواند که «لطف حق با تو مدارا ها کند / چونکه از حدّ بگذرد رسوا کند» تا یک مرحله ای شما قهر می‌کنید، نمی‌روید، درب خانه خدا را نمی‌زنید اما او هست و نگاه می‌کند و کرامتش باقی و لطفش مستدام است. اما اگر از یک مرحله ای گذشت، دیگر خدا بر می‌گردد، آن وقت کار بسیار سخت می‌شود، از خدا برگشتگان را کار چندان سخت نیست / سخت کار ما بود کز ما خدا برگشته است، از اون لحظه‌ای که خداوند بر می‌گردد باید ترسید، آنوقت از هر کرانه تیر دعا اگر رها کنید یک دانه اش هم به هدف نمی‌نشیند و مستجاب نمی‌شود، برخی از گناهان هست که اینگونه است، بعضی اوقات می‌بینید تمام درها

۱۱ - شرح چهل حدیث / موسوعه الامام الخميني، ج ۴۶ ص ۲۱۸ (فصل: در فرق بین تفویض و توکل و تقه)



بسته می‌شود، همه مشکلات پدید می‌آید، گفت أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ^۱، به هر تمیمه‌ای که دست می‌زنی هیچ فایده‌ای نمی‌بینید. در دعای کمیل ملاحظه کنید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ آن وقت دعا را هم حبس می‌کند تنزل البلاء بلا را نازل می‌کند، یک ذنوبی هست که اینگونه است، عذاب می‌آورد و خدا بر می‌گردد. پس ان قلت مطرح کردیم که مگر خداوند غیر صلاح و سداد چیزی می‌دهد؟

جواب اشکال: جوابش در این است که گاهی اوقات ما یک صلاح خاصی را مطالبه می‌کنیم، مثلاً فرض کنید شما می‌خواهید یک خانه بخرید، می‌خواهید در خرید «این» خانه مصلحت شما رعایت بشود، گفته بود طرف استخاره می‌کرد می‌گفت خدایا خیر من را بگذار نه خیر خودت را. چون معلوم نیست شاید خیر تو در ریشه کن شدن من باشد؛ خیلی وقت‌ها ما به دنبال یک مصلحت خاص هستیم، ولی در تفویض شما به دنبال مصلحت خاص نیستید، به دنبال آن هستید که آنچه خیر و صلاح عمومی و خیر و صلاح خداوند است پدید بیاید، البته خیر و صلاح خداوند هم بر شماست، اما در این امر خاص نیست.

تفاوت سوم: نکته سوم و تفاوت سومی که در این باره گذاشته شده است، به این است که توکل بعد از وقوع سبب است، اما تفویض مطلق است، چه قبل از وقوع سبب و چه بعد از آن وجود دارد. اشاره کرده اند که توکل مثل این آیه است که به مسلمانان گفته شد إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ أَيُّهَا عَلِيُّهَ شِمَا مَجْتَمِعَ شَدْنَدُ، فَأَخْشَوْهُمْ بَتَرَسِيدٍ مِنْهُمْ؛ سبب آن پدید آمد، تجمع شد، همه پدید آمدند، این تجمع دشمنان آمد آن وقت فزادهم إيماناً وقالوا حسبنا الله و نعم الوكيل^۲ آنجا توکل کردند، اما در تفویض نیست، می‌خواهد سبب آن آمده باشد یه نیامده باشد. مثل روایتی که امام(ع) از پیامبر(ص) نقل می‌کنند که گفت اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ تَسْلِيمَ كَرْدَمِ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ^۳ و تورا پشتیبان خودم قرار دادم و فوضتُ أَمْرِي إِلَيْكَ امر خودم را هم به تو واگذار کردم، هنوز سببی هم پدید نیامده است، پس گاهی اوقات یک سببی پدید می‌آید، مثلاً می‌خواهی خانه بخری یا سفر بروی یا کسی مشکلی برای تو ایجاد می‌کند، آن

۱ - إذا المنية انشبت اظفارها / أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ

۲ - آل عمران: ۱۷۳

۳ دعای امام سجاد(ع): اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ..... وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ.....



وقت توکل میان می‌آید، اما اگر نه، کلی باشد، چه قبل از پیدایش سبب چه بعد از آن، می‌گویند این ویژگی تفویض است، این سه فرق را بین تفویض و توکل گذاشته اند.

پایان سخن را هم بگوییم که امام هرسه این فرق‌ها را قبول نمی‌کنند، به کتاب چهل حدیث مراجعه کنید، ایشان می‌گویند خیر، این بزرگان اخلاق مثل خواجه عبدالله انصاری که در این کتاب از ایشان به عنوان «عارف کامل» نقل می‌کنند و از عبدالرزاق کاشانی به «عارف معروف» تعبیر می‌کنند؛ خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین این سه فرق را گذاشته، حتی حالا اینکه سه فرق کردیم از ما بود، اما خود ایشان می‌گویند من این سه فرق را قبول ندارم و در اینها مسامحه است و توکل هم قبل از وقوع سبب می‌تواند باشد، هم بعدش می‌تواند باشد. یک تبصره تکمیلی هم دارند که ان شاء الله یک جلسه دیگری در رابطه با آن صحبت می‌کنیم.

غرض اینکه انسان در زندگی‌اش هم باید امورش را به خدا واگذار کند و هم باید توکل به خداوند پیدا بکند از باب اینکه درحقیقت چیزی غیر از او نیست تا انسان در مقابل آن ایستادگی بکند، یا در مقابل او طمع بکند.

همین عبدالرزاق کاشانی در همین بحث توکل در شرح منازل السائرین می‌گوید توکل برای انسانهایی که ابتدای کارشان است خیلی سخت است، چون حبّ نفس و مال دارند، فکر می‌کنند اگر توکل کنند کمتر به اسباب توجه بکنند، شاید خداوند عمل نکرد و به وعده اش وفا نکرد. شاید آن کارهایی را که باید انجام بدهد انجام نداد. به خدا خوشبین نیستند، لذا یکی از موارد دیگری هم که باید بین توکل و آن فرق بگذاریم بحث ثقه و اطمینان به خدا است، روزهای قبل که در این باره صحبت می‌کردیم عرض کردیم که اینها چهار مقام اند که با هم تفاوت دارند، یکی «رضا» است که در رابطه با آن صحبت کردیم یک «توکل» است، یکی «تفویض» است و یکی هم ثقه است. اینکه انسان به خدا اطمینان داشته باشد، خوشبین باشد، به خدا دل ببندد که ان شاء الله در رابطه با این هم از بیان شریف حضرت امام در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت.



جواب دوم :

مرحوم فاضل در جواب به این اشکال می نویسد:

«اگرچه وقتی معنای عام تصور شود و وجود ذهنی پیدا کند، از عمومیت خارج شده و عنوان جزئیت پیدا می کند، ولی در مقام وضع، لفظ را برای «عام مقید به وجود ذهنی» وضع نمی کنند بلکه برای معنای عامی که به ذهن آمده، وضع می کنند و قید «به ذهن آمدن» در موضوع له دخالتی ندارد. مثلاً وقتی می خواهیم لفظ «انسان» را وضع کنیم ناچاریم «حیوان ناطق» را تصور کرده و به ذهن بیاوریم ولی در مقام وضع، لفظ انسان را برای خود «حیوان ناطق» وضع می کنیم نه برای «حیوان ناطق مقید به وجود ذهنی». بنابراین، هر چند تصور «حیوان ناطق» در مقام وضع ضروری است ولی این به معنای دخالت تصور در موضوع له نیست، بلکه موضوع له همان «حیوان ناطق» - که عام است - می باشد، و چون وضع - یعنی معنای متصور - هم عام است، بنابراین، «وضع عام؛ موضوع له عام» تحقق پیدا می کند.^۱

ما می گوئیم :

(۱) چنانکه در عبارت امام - در توضیح اشکال - خواندیم، این پاسخ کامل نیست چراکه :

«قطع النظر عن اللحاظ او كونه مغفولاً عنه، لا یوجب انقلابه كلياً»

(۲) مرحوم فاضل می گویند «حیوان ناطق + تقید وجود ذهنی» جزئی است ولی ذهن «حیوان ناطق» را مجرداً لحاظ می کند و این مفهوم، کلی است. این در حالی است که همین حیوان ناطق وقتی مجرداً «لحاظ» شد، باز هم لحاظ شده است پس باز هم «موجود به وجود ذهنی» است.

جواب سوم :

مرحوم مطهری مطلبی دارند که این مطلب را حل می کند. ایشان می نویسد:

«کلی و جزئی دو اصطلاح دارد: یکی کلی و جزئی که در اصطلاح متعارف منطق به کار می رود

که می گویند هر مفهوم یا صورت ذهنی، یا قابل صدق بر کثیرین است یا قابل صدق بر کثیرین نیست. اگر

قابل صدق بر کثیرین باشد می گوئیم کلی است مثل «انسان» و اگر قابل صدق بر کثیرین نباشد می گوئیم

جزئی است مثل «زید». و دیگر کلی و جزئی که به معنی شیء غیر متشخص و شیء متشخص به کار

می رود، که مقصودمان از جزئی یعنی شیء متشخص و متعین که هرگونه ابهام از او گرفته شده است.^۲

پس : مفهوم انسان جزئی است به معنای آنکه موجود ذهنی است و تشخص است و همین مفهوم کلی است به معنای آنکه «لا

یصدق علی کثیرین» و تناقضی هم در کار نیست. نکته حائز اهمیت آن است که از این دیدگاه، مقسم «یصدق و لا یصدق» مفاهیم

۱. اصول فقه شیعه ؛ ج ۱ ص ۲۷۵ و ایضاً ن ک سیری کامل در اصول فقه ؛ ج ۱ ص ۳۰۹

۲. مجموعه آثار استاد شهید مرتضی مطهری ؛ ج ۹ ص ۱۳۵



هاست در حالی که تشخیص مربوط به وجود است.

ما می‌گوییم :

درباره این جواب می‌توان گفت : کسانی که تشخیص را به وجود می‌دانند می‌خواهند بگویند «وجود خارجی لا یصدق علی کثیرین» و «هر چه غیر از وجود یصدق علی کثیرین» و لذا آنها می‌گویند «همه مفاهیم یصدق علی کثیرین» و «همه موجودات لا یصدق علی کثیرین»

جواب چهارم :

در تناقض وحدت لحاظ آلی و لحاظ استقلالیه نیز باید ملاحظه شود. لذاست که اگر به آینه لحاظ استقلالیه شود، شیشه ای است و اگر به آینه لحاظ آلی شود، صورت زید است.

حال : مفهوم انسان اگر به لحاظ آلی مورد نظر قرار گیرد [یعنی متصور]، کلی است و اگر به لحاظ استقلالیه مورد نظر قرار گیرد [یعنی صورت ذهنیه]، جزئی و موجود ذهنیه است.

توجه شود که در اینجا بحث بالعرض و بالذات نیست تا به دو شیء مختلف نیاز باشد بلکه شیء است که به دو لحاظ مورد نظر قرار گرفته است.

در تکمیل بحث لازم است بگوییم که در بحث وجود ذهنیه گفته شده است که صورت ذهنیه یک ماهیت علمی دارد که کیف نفسانی است و همین ماهیت حدّ وجود ذهنیه صورت ذهنیه است. اما در عین حال آلت است برای لحاظ مفهومی دیگر که مفهوم زید خارجی یا مفهوم انسان کلی است.

حال : همان طور که موجود ذهنیه در عین حال که کیف نفسانی است، جوهر است، به همان صورت می‌توان گفت موجود ذهنیه به همان صورت که جزئی است، کلی است. یعنی با لحاظ وجود و حدّ وجودی آن، جزئی و کیف نفسانی و علم است و با لحاظ حیثیت آلی آن، کلی است.

